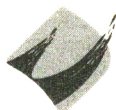


# ایدئالیسم هگل

## خشنودی های خودآگاهی

رابرت بی. پیپین

ترجمه  
سید مسعود حسینی



نشرکردن

## فهرست

۱	یادداشت مترجم
۵	مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی
۲۳	سپاسگزاری
۲۵	اختصارات

### بخش اول

#### پس زمینه ایدئالیستی

۳۱	فصل اول: مقدمه
۵۷	فصل دوم: ایدئالیسم کانتی و هگلی
۵۷	۱. ادراک نفسانی
۷۱	۲. ایدئالیسم کانت به روایت هگل
۸۴	۳. ادراک نفسانی و ایدئالیسم
۹۰	۴. صورت کانتی
۱۰۹	فصل سوم: مساهمت فیشته
۱۱۰	۱. روح مکتب کانتی
۱۱۶	۲. ادراک نفسانی فیشته‌ای
۱۲۶	۳. ایدئالیسم در آموزه دانش

۲. هستی و اندیشه ----- ۳۸۱

۳. اندیشه‌هایی دربارهٔ وجود متعین ----- ۳۹۱

فصل نهم: هستی بازتابیده ----- ۴۲۵

۱. ذات و مسئلهٔ ایدئالیسم ----- ۴۲۵

۲. اندیشهٔ بازتابی و بی‌واسطگی ----- ۴۳۶

۳. نمودهای دارای مبنا ----- ۴۵۳

۴. فعلیت ----- ۴۶۷

فصل دهم: ایدهٔ هگل ----- ۴۸۵

۱. مفهوم «مفهوم» ----- ۴۸۵

۲. «مفهوم» سوژکتیو ----- ۴۹۰

۳. غایت و زندگی منطقی ----- ۵۰۲

۴. ایدهٔ مطلق ----- ۵۱۰

۵. مسائل حل‌نشده ----- ۵۲۶

واژه‌نامه ----- ۵۴۱

کتابنامه ----- ۵۴۷

نمایه ----- ۵۶۳

فصل چهارم: صورت‌بندی‌های ینا ----- ۱۴۷

۱. شلینگ و نوشته‌های ینا ----- ۱۴۷

۲. اندیشهٔ بازتابی و نظروزی ----- ۱۵۸

۳. حکم اندیشه‌ای-بازتابی و حکم نظروزرانه ----- ۱۶۹

۴. نظریهٔ این‌همانی ----- ۱۷۹

بخش دوم  
پدیدارشناسی ایدئالیسم

فصل پنجم: شکاکیت، شناخت و حقیقت در پدیدارشناسی ینا ----- ۲۰۵

۱. ایدئالیسم و شکاکیت ----- ۲۰۵

۲. استنتاج پدیدارشناسانه ----- ۲۱۰

۳. دانش تجربهٔ آگاهی ----- ۲۱۹

۴. ایرادات ----- ۲۳۵

فصل ششم: غلبه بر آگاهی ----- ۲۵۷

۱. اشاره‌ها، توصیف‌ها و نظریه‌ها ----- ۲۵۷

۲. حقیقی پنداشتن ----- ۲۷۳

۳. جهان وارونه ----- ۲۸۳

فصل هفتم: خشنود ساختن خودآگاهی ----- ۳۰۷

۱. نقطهٔ عطف هگل ----- ۳۰۷

۲. ترس از خدایگان سرآغاز حکمت است ----- ۳۲۵

۳. ایدئالیسم و نظرگاه مطلق ----- ۳۴۰

بخش سوم  
منطق ایدئالیستی

فصل هشتم: منطق ابژکتیو ----- ۳۶۹

۱. منطق نظروزرانه چیست؟ ----- ۳۶۹

## فصل اول

### مقدمه

«ثمره هگلی»، تعبیری که کتابی متأخر اختیار می‌کند،<sup>[۱]</sup> متضمن طنز حیرت‌انگیزی است. به بیان ساده، به نظر می‌رسد هگل در وضعیتی حیرت‌انگیز قرار دارد، در این وضعیت که هم به طرزی خارق‌العاده تأثیرگذار است و هم تقریباً به کلی از دسترس خارج. از یک سو، با تأثیر فلسفی و تاریخی عظیم هگل مواجه‌ایم. اگرچه مدعایی بحث‌انگیز است، نامعقول نیست که بگوییم بخش اعظمی از آنچه روال آکادمیک رایج تحت عنوان «فلسفه اروپایی معاصر» طبقه‌بندی می‌کند با هگل آغاز و به درجه زیادی با او مشخص می‌شود. این تأثیر عمدتاً ناظر به اقدام هگل است مبنی بر طرح مسئله «سوبژکتیویته تاریخی» در آن سنت و نحوه‌ای که شرح او از این مسئله فهم سنتی از مجموعه بسیار متنوعی از مسائل فلسفی را به طرزی قاطع دگرگون ساخت. چیزهایی که پیش از هگل چه بسا، به وجهی غیرمسئله‌زا، نوعی امر واقع تجربی یا نوعی حقیقت مفهومی یا نوعی ادعای اخلاقی به نظر می‌رسیدند، اکنون نزد افراد بسیاری پدیده‌هایی مشخصاً تاریخی - به یک اعتبار، ثمره‌های فعالیت «روح» بشری - و لذا نیازمند شرحی بسیار غیرسنتی به نظر می‌رسیدند. به علاوه، حتی زمانی هم که با هگل قویاً مخالفت می‌شد، به نظر می‌رسید اوست که برنامه کار را تعیین می‌کند، و حتی زمانی هم که نادیده گرفته یا حقیر شمرده می‌شد، سایه‌اش به انحایی غالباً نامحسوس بر مباحث گوناگون کشیده می‌شد. و، البته، صرف ذکر نام مارکس کافی است تا مشهودترین تأثیر هگل را بر تاریخ جهان خلاصه کند.

با وجود این، از سوی دیگر چنین می‌نماید که هگل شمار بسیاری از شخصیت‌های برجسته‌ی عالم اندیشه را متقاعد یا از کوره به در کرده است، بدون اینکه چیزی در کار باشد با خرده‌شبهاتی به اجماع بر سر موضع بنیادی فلسفه هگلی. هگل یکی از تکریم‌شده‌ترین و بدنام‌شده‌ترین فیلسوفان تاریخ است، در عین حال که در سطحی وسیع عقیده بر این است که احدی به راستی نمی‌داند او از چه سخن می‌گفت.<sup>[۴]</sup>

بی‌گمان صورت‌بندی‌های مرسوم شناخته‌شده‌ای از موضع بنیادی هگل وجود دارد. به قدر کفایت واضح است که بر نهاد فلسفه هگلی اساساً متضمن ادعا درباره چیزی است که هگل «فعلیت بخشیدن 'مفهوم' به دست خود 'مفهوم'» می‌نامد، نوعی پیش‌روی که در «این‌همانی 'مفهوم' و واقعیت» یا در «ایده مطلق» به‌طور کامل و نهایی «محقق می‌شود»، و به قدر کفایت روشن است که به اعتقاد هگل «واقعیت» همانا ایده مطلق است. اما در سرتاسر تاریخ مکتب هگل، چنین ادعایی سنتی از شرح و تفسیر به راه انداخته است که غالباً پیچیده‌تر از متون اصلی‌اند، و درباره معنای چنین مدعاهایی به قدری مناقشه هست که عملاً هیچ اتفاق نظری در این باب وجود ندارد که چگونه می‌توان از آنها در برابر ایرادات دفاع کرد یا به آنها از منظر فلسفی وجهی معقول بخشید.

این‌گونه ابهام و آشفتگی فلسفی به‌ویژه نزد شارحانی مشهود است که هگل را مسیحی‌ای نابه‌روال، مابعدالطبیعه‌شناسی رمانتیک، نوعی «نفس جهان»، یا الاهی‌دانی قائل به «روح کیهانی» می‌دانند (برخی آثار آلمانی به «مابعدالطبیعه هستی-خداشناسانه» هگل اشاره می‌کنند).<sup>[۵]</sup> چنین تفسیرهایی، بسته به اینکه هگل را تا چه پایه رمانتیک یا مسیحی‌ای سنتی بدانیم، به شدت متفاوت‌اند، اما مسئله اصلی درباره هگل «اهل مابعدالطبیعه» همواره این بوده است که هگل را باید نوعی اسپینوزاگرای وارونه، فردی یگانه‌انگار، دانست که اعتقاد داشت ابژه‌های متناهی «درواقع» وجود ندارند (جز ایده مطلق چیزی وجود ندارد) و این امر یگانه نه نوعی «جوهر» بلکه نوعی «سوژه» یا امر ذهنی است (لذا وارونه کردن اسپینوزاست)، و این نوعی واحد ایستای سرمدی پارمنیدسی نیست بلکه در زمان سیرو بسط می‌یابد؛ سیرو بسطی که به نحوی از انحا مسبب هیئت و جهت

تاریخ سیاسی بشر و نیز تاریخ هنر، دین و فلسفه است (کلیه این هیئت‌های روح مظهر و آگشایی ایده مطلق‌اند).<sup>[۴]</sup> و چنین سیرو بسطی، ظاهراً، فقط به موجب برگزشتن از محدودیت‌های منطق «اندیشه‌ای-بازتابی»<sup>۱</sup> متعارف و اتخاذ منطقی «دیالکتیکی»، منطقی مبتنی بر سیالیت هراکلیتی، حتی منطق «تناقض»، از منظر فلسفی معقول می‌شود. این، به‌طور کلی، صورت مرسوم موضع محوری هگل است، آن هگلی که در سطحی وسیع به دانشجویان دوره کارشناسی تدریس می‌شود و آن هگلی که معمولاً به ذهن متبادر می‌شود وقتی که از او در میان فیلسوفان، مورخان، نظریه‌پردازان مارکسیست، منتقدان ادبی و نظایر اینها (و غالباً متخصصان هگل) نام برده می‌شود.<sup>[۵]</sup>

با این حال، اگر این یگانه‌انگار مابعدالطبیعی یا منطق‌دان نظرو رز قائل به تناقض، همان هگل «واقعی» باشد، آن هگلی نیست که به‌طور تاریخی تأثیرگذار است. در حقیقت، ابهام عمیق همین دیدگاه رایج بود که بسیاری را به «حاشیه‌ها» بی‌دردسرتی نظام وسیع هگل راند، و تأثیرگذاری واقعی هگل همین جاست، یعنی در بسیاری از نتیجه‌گیری‌های او، و نه در استدلال‌های نظرو رزانه‌ای که برای تقویت و تأیید این نتیجه‌گیری‌ها به کار رفته‌اند. بدون هرگونه کوشش نظام‌مند برای اتکا به جزئیات بی‌اندازه پیچیده دانش منطق<sup>۲</sup> به منظور فهم موضع تام یا «واقعی» هگل، ادعاهای او را درباره خصوصیت تاریخی روح بشری، سرشت اجتماعی خودآگاهی، از خودیگانگی و چندپارگی جامعه مدرن، محدودیت‌های «نظرگاه اخلاقی»، دولت‌ملت مدرن، یا حتی وجوهی از کل‌گرایی ضدشالوده‌گرایانه عام او را، جملگی می‌توان به وجوهی بی‌دردسرتی، چنان‌که هستند، به‌منزله بینش‌هایی مستقلاً ارزشمند محل بحث قرار داد.

پدیدارشناسی روح<sup>۳</sup> به سال ۱۸۰۷ معمولاً متن اصلی در این‌گونه شرح‌های بازنگرانه است و موضعی که از آن استخراج می‌شود صورتی از انسان‌شناسی فلسفی و/یا نظریه اجتماعی است، چه از نوع اگزیستانسیالیستی نخستین، چه از نوع تاریخ‌گرایانه، چه از نوع مارکسیستی، و چه از نوع هایدگری (یا درمورد

1. reflective  
2. Science of Logic  
3. Phenomenology of Spirit